



۴۲ ◊

چند نکتہ

در تصحیح دیوان حافظ

اشارات سخن

xalvat.com

این رسالہ در دوہزار نسخہ در چاپخانہ بیمن نو پچاپ رسید

برمن ماہ ۱۳۳۷

پرویز نائل خانلری



مقدمه

مطالبی که در این رساله گرد آمده است مجموعه نکاتی است که وقتی در حاشیه دیوان حافظ چاپ مرحوم قزوینی یاد داشت کرده بودم و ده سال پیش از این بخواهش آقای حبیب یغمائی مدیر سنخوردان شمند مجله یقیناً بصورت مقالاتی

الف

xalvat.com



در آوردم که در دوره های اول و دوم آن مجله بتدریج انتشار یافت. بیشتر این یادداشت ها مبتنی بر نسخه کهنی بود که در موزه بریتانیایی لندن بدست آمده و عکس آنرا یکی از دوستان عزیز، آقای احمد مهران به من سپرده بود.

این نسخه که در سال های ۸۱۳ و ۸۱۴ یعنی بیست و سه سال پس از مرگ حافظ در شیراز برای کتابخانه اسکندریه بن عمر شیخ نواده امیر نیمور کتابت شده است از حیث تاریخ کتابت چهارده سال بر نسخه خلتالی که مورد اعتماد مرحوم قزوینی بوده است تقدم دارد. xalvat.com

اما اعتبار آن تنها از این جهت نیست ، بلکه چنانکه خواننده عزیز در طی این رساله خواهد دید بسیاری از مشکلات دیوان خواجه شیراز را حل و رفع میکند و غلطهای فراوانی را که در این کتاب عزیز رخ داده است از روی آن تصحیح میتوان کرد.

توجه به اعتبار و اهمیت این نسخه موجب شد که نگارنده از همان آغاز در صدد طبع و نشر آن برآید و مقدمات کار فراهم شد ، اما گرفتاریهای گوناگون انجام یافتن آنرا تا کنون بتعویق انداخت .

اکنون که نسخه مزبور با تصحیحات لازم بصورتی بدیع و دلکش بوسیله نگاه انتشارات سخن طبع شده و انتشار



یافته است مناسب چنان دیدم که عین این مقالات را بصورت رساله ای مستقل منتشر کنم تا خوانندگانی که در آنها بچشم عنایت نظر کرده و قسمتی از نکات مندرج در آنرا سودمند یافته بودند بتوانند همه آن مقالات پراکنده را یکجا در دسترس داشته باشند .

xalvat.com

در این رساله هر جا عبارت « نسخه قدیمتر » یا « قدیمترین نسخه » آمده است مراد از آن همان نسخه است که از طرف بنسگاه انتشارات سخن طبع و نشر یافته و در دسترس علاقه مندان به سخنور بزرگ شیراز قرار گرفته است.

پرویز نائل خانلری

استاد دانشکده ادبیات



اگر چه سالی نیست که دیوان غزلسرای بزرگ شیراز
چندبار از نو چاپ شود و چندین سالست که بعضی از ادیبان
دانشمند نیز بتصحیح دیوان حافظ و فراهم کردن چاپ دقیق
انتقادی اشعار او همت گماشته و نسخه‌هایی منتشر کرده‌اند هنوز
بقطع میتوان گفت که کار تصحیح این دیوان عزیز از جمله
کارهای انجام نیافته است .
xalvat.com



یکی از دوستان صاحب فوق وفاضل من، مسعود فرزاد، سالها در این کار رنج برده و مسوددهای هنگفت فراهم آورده بود و چون بچاپ کردن نتیجه کوشش خود توفیق نیافت نمود از ایران سفر کرد و مدتهاست که از این کشور دورست و امیدانم که حاصل کارش چه شد .

اما در میان چاپهایی که تا کنون از دیوان حافظ منتشر شده است بهترین و معتبرترین نسخه آنست که بدستور وزارت فرهنگ و تصحیح مرحوم محمد قزوینی و مرحوم دکتر قاسم غنی در سال ۱۳۲۰ فراهم شده و بچاپ رسیده است . این برتری البته نسبی است و برای این نسخه نیز عیب و ایراد بسیار میتوان گرفت چنانکه بعضی گرفته‌اند .

توقع اهل فن از مصحح دیوان حافظ در حد اقل سه

نکته است :

xalvat.com

اول آنکه از غزل و انواع دیگر شعر آنچه با که اصیل است یعنی در صحت اتساب آنها بشاعرشکی نیست از گفته‌های دیگران جدا کند و در هر قطعه بیت‌های الحاقی را نیز بیرون بریزد بطوریکه خواننده دیوان بتواند یقین کند که آنچه در نسخه تصحیح شده ثبت است از حافظ است و آنچه جز آن با او منسوبست یا بقطع از او نیست یا در اتساب آنها شك بسیار هست .

دوم آنکه بیت‌های هر قطعه را بهمان ترتیب که در اصل بوده و خود شاعر سروده است مرتب کند. این نکته بجای خود بسیار مهم است زیرا با پس و پیش شدن بیت‌ها بسا که معنی متصوّد تغییر می‌پذیرد یا بکلی وارونه می‌شود و بدبختانه در همه نسخه‌های قدیم و جدید این ترتیب مختلف است. نسخه‌هایی که من تا کنون دیده‌ام همه این اختلاف را داشته‌اند و نسخه‌های معتبر و متعددی که در دست دانشمندان فقید فزونی بوده و در تصحیح متن معروف چاپی ایشان بکار رفته نیز بقراری که در صفحه «ما» از مقدمه آن طبع نوشته‌اند همه در ترتیب بیت‌ها مختلف بوده‌اند. پس البته این کار آسان نیست اما بهانه دشواری نمی‌توان از انجام دادن کار لازمی چشم پوشید. سوم موضوع تصحیح کلمات و عبارات است که در تهیه طبع انتقادی هر کتابی مهم و دشوار است و در تصحیح شعر حافظ که لطیف‌ترین نمونه بیان فارسی است از همه مهم‌تر و دشوار تر.

xalvat.com

این سه نکته هیچیک بنحو کامل در چاپ مزبور انجام نیافته است و غرض از ذکر این نکته اعتراض و ایراد بر همه صحیح دانشمندان نسخه نیست بلکه یادآوری است تا دیگران از کوشش باز نایستند و شاید روزی بهمت اهل فن این نقص‌ها مرتفع شود.



نگارنده این سطور اخیراً سه نسخه معتبر از دیوان
خواجه شیراز بدست آورد و بسائقه نوق و علاقه باین غزلسرای
بزرگ نه بقصد تتبع و تحقیق کامل در دیوان او که قرائت و
تأمل و کوشش بسیار میخواهد چنددی بمقابله آن نسخهها
پرداخت و نکته‌هایی پراکنده بنظر آورد و یادداشت‌هایی که از
سالها پیش در گوشه و کنار نسخه های دیوان ثبت کرده بود
ملحق ساخت تا شاید روزی بتکمیل این یادداشتها توفیق یابد
و اینک بعضی از این نکته‌ها را (فقط در باره تصحیح کلمات دیوان
خواجه) در اینجا یاد میکند بقصد آنکه اگر درست باشد
منتقدان دیوان عزیز را یاری کند و اگر بخطا رفته باشم
دیگران مرا از آن آگاه کنند.

xalvat.com

این نکته را باید بگویم که هیچیک از نکته‌هایی که
اینجا ثبت میشود مبتنی بر گمان یا تصحیح از روی نوق و
سلیقه شخصی نیست، یعنی هرچه در تصحیح کلمات دیوان
حافظ گفته میشود از روی ثبت یکی از سه نسخه معتبر است
که ذکر شد و بیان مشخصات هر یک در اینجا سخن را دراز
خواهد کرد. فقط اینقدر باید گفته شود که از این سه نسخه
یکی مورخ است بسالهای ۱۱۳ و ۱۱۴ یعنی سیزده چهارده
سال قبل از تاریخ نسخه خلخالی که مورد اعتماد مرحوم قزوینی
و دیگر غنی در تهیه متن چاپی ایشان بوده است. دیگری مورخ



است سال ۸۴۶ یا ۸۶۲ و ظاهراً تاریخ دومی تاریخ قطعی کتابت نسخه است و نسخه سوم در سال ۸۵۸ نوشته شده است . اما در ترجیح نسخه‌ای بر نسخه دیگر البته ذوق و استنباط شخصی را ملاک قرار داده و دلیل رجحان را ذکر کرده‌ام و گویا جز این در تصحیح نسخه‌های قدیم راهی نیست .

دیگر آنکه اینجا قصد ندارم همه اختلافهای این سه نسخه را با یکدیگر و با نسخه چاپی آقای قزوینی ثبت کنم زیرا همه میدانند که اختلاف در نسخه‌های اشعار حافظ اینقدر هست که از جمع همه آنها کتاب بزرگی حاصل خواهد شد . نسخه بدلهائی را که بنوق شخصی بر متن چاپی ترجیح میدهم نیز در اینجا نخواهم آورد ، مگر آنچه در ترجیح آن هیچ شک ندارم و گمان میکنم مورد قبول همه کس باشد و یا نکاتی که در نسخه چاپی غلط صریح می‌پندارم و صحیح آنها از روی نسخه‌های دیگر یافته‌ام .

xalvat.com

غزل شماره ۸ از چاپ قزوینی :

ای دل شیب رفت و نچیدی گلی زعیش

پیرانه سرمکن هنری ننگ و نام را

مصراع دوم باین صورت غلط است و درست اینست که

«پیرانه سرمکن هنری ننگ و نام را» یعنی برای حفظ آبرو

هم باشد سرگیری هنری بکن و گلی از عیش بچین .
در همین غزل بیت مقطع چنین ثبت شده است :

حافظ مرید جام می است ای صبا برو
وز بنده بند کسی برسان شیخ جام را

اگر شعر چنین باشد ناچار باید آنرا تعریضی دانست
به کسی که در زمان حافظ یا دست کم نزدیک بزمان اوشهرت
و مقام مذهبی مهمی داشته و «به شیخ جام» معروف باشد و من
چنین کسی را شناختم ام و شیخ الاسلام احمد جامی معروف
که قریب دو قرن قبل از حافظ میزیسته و مولد و مدفنش بسیار
از جای زندگانی حافظ دور بوده ممکن نیست مورد چنین
کنایه ای قرار گیرد . بنابراین درست بر طبق قدیمترین نسخه
موجود از دیوان حافظ « شیخ خام » است بجای شیخ جام ، و
شاید نسخه نویسان برای ساختن تجنیس بدون منظور داشتن
مناسبتهای دیگر آن را تبدیل کرده اند .

xalvat.com

غزل شماره ۴۵ :

شکفته شد گل حمیری و گشت بلبل مست

صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست

در قدیمترین نسخه قافیه «صراع دوم» «وقت پرست»

است و چون «وقت پرستی» و «ابن الوقت» بودن یکی از شرایط



و آداب تصوف است و «باده پرستی» از اوصاف لازم صوفیان نیست بگمان من همین درست است.

xalvat.com

غزل شماره ۴۰ :

یارب چه غمزه کرد مصراحی که خون خم
با نعره های قلقلش اندر گلو بیست
اولا مصراحی غمزه نمیکند و ثانیاً کسی که غمزه میکند
خون در گلوئی او نمیگیرد. درست بر حسب معنی و برطبق
نسخه قدیم «نغمه کرد» است.

همان غزل :

مطرب چه یرده ساخت که در پرده سماع
بر اهل وجد و حال درهای و هو بیست
گذشته از ضعف معنی تکرار کلمه یرده در یک مصراع
شعرا چنان سست کرده که از سخنوری چون حافظ محال
است. درست اینست که «مطرب چه زخمه ساخت که در
پرده سماع».

غزل ۴۲ :

صرا و سروچمن را بخاک راه نشاند
زمانه تا قصب زرگس قبای تو بیست
در مصراع دوم «قصب زرگس قبا» بی معنی است و «قصب



زردکش قبا» هم که در حاشیه نوشته شده معنی درستی ندارد .
مصراع اول در نسخه قدیمتر بکلی مختلف است و اشکال مصراع
دوم نیز از روی آن نسخه حل میشود :

مرا و مرغ چمن را زدل ببرد آرام
زمانه تا قصب تر گس و قباى تو بست

یعنی زمانه با بستن قصب تر گس، آرام مرغ چمن را
برد و با بستن قباى تو آرام مرا . و ابهامی که در لفظ قصب هست
لطف هنر شاعر را نشان میدهد .

xalvat.com

همین غزل :

تو خود وصال دگر بودی ای نسیم وصال
خطا نگر که دل امید در وفای تو بست

مصراع اول با این صورت معنی ندارد . درست بر طبق
نسخه قدیمتر چنین است :

« تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال » مصراع
دوم نیز در این نسخه با چاپ قزوینی اختلاف دارد :
« دلم امید نداست و در وفای تو بست » یعنی دلم (این
نکته را) نداست و امید در وفای تو بست .

غزل ۴۴ :

محتاج قصه نیست گوت قصه خون ماست
چون رخت از آن تست بیغما چه حاجت



مصراع اول در نسخه قدیمتر چنین است . ومن آنرا
بحسب معنی ترجیح مینهم ؛
محتاج غمزه نیست که در قصد خون ماست . . .

xalvat.com

غزل ۴۴ :

رواق منظر چشم من آشیانه تست
کرم اما و فرود آ که خانه خانه تست

رواق منظر یعنی باصطلاح امروز « درگاه پنجره »
امی تواند آشیانه باشد و آشیانه را بجایگاه پرندگان میگویند
نه بخانه معشوق، و خانه معشوق دلست نه چشم . درست بر طبق
نسخه قدیمتر « آستانه » است بجای « آشیانه » و در آستانه خانه
از مر کوب « فرود می آیند » نه در آشیانه ! در نسخه مکتوب
در ۸۵۸ نیز « آستانه » بوده و دیگری بخط جدیدتر نقطه گذاشته
و بصورت « آشیانه » در آورده است .

همین غزل :

دلت بوصل گل ای بلبل صبا خوش باد
که در چمن همه گلپانک عاشقانه تست

نمیدانم « بلبل صبا » چه معنی میتواند داشته باشد
« هدهد صبا » نوعی اضافه تشبیهی است؛ یعنی صبا که مانند
هدهد پیغام بر دلدادگان است . اما صبا یا بلبل مناسبتی ندارد



تا این ترکیب را نیز استعاره فرض کنیم و این اضافه را مفید معنی ملکیت و تعلق و تخصیص نیز نمی توان دانست . در نسخه قدیمتر « بلبل سحر » است و بگمان من این مناسب تر و درست تر است .

غزل ۴۷ :

نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل
بنال بلبل بیدل که بجای فریادست
عطف «عهد» به «وفا» و مترادف قرار دادن آن دو حسنی ندارد . حافظ خود تعبیرات «حسن عهد» و «بد عهدی» را بکار برده و گویا «عهد» مطلق را بمعنی حسن عهد استعمال نمیکند . درست بر طبق نسخه های قدیم «عهد و وفا» است بطریق اضافه .

xalvat.com

غزل ۴۴ :

ببر ز خلق و چو عنقا قیاس کار بگیر
که صیت گوشه نشینان ز قاف تا قافست
مصراع اول باین صورت درست نیست زیرا «قیاس کار گرفتن» معنی ندارد و «از کسی یا چیزی قیاس کار گرفتن» اصطلاح معمولست ، چنانکه در شعر معروف مولوی :
کار یا کان را قیاس از خود بگیر
گر چه باشد در نوشتن شیر شیر



درست بر طبق سه نسخهٔ قدیم چنین است : «پرزخاق
و ز عنقا قیاس کار بگیر .»

xalvat.com

غزل ۴۸ :

آن شد اکنون که ز ابنای عوام اقدیشم
محمسب نیز درین کار نهانسی دانست
«ابنای عوام» معنی مناسبی ندارد و نمی‌توان آنرا بر
«ابنای زمان» و «ابنای نوع» قیاس کرد و اگر مراد از کربستی
نسب اشخاص باشد ربطی بمضمون کلی غزل و این بیت ندارد.
درست «افسوس عوام» است و افسوس بمعنی ریشخند و استهزاء
مکرر در شعر حافظ بکار رفته است :

آمد افسوس کنان منبجهٔ باده فروش
گفت بیدار شوای رهرو خواب آلوده

ترگشش عر بنده جوی و لبش افسوس کنان
نیمه شب دوش بیالین من آمد بتشت
در نسخهٔ قدیمتر این کلمه چنین است و در نسخهٔ دیگر
شاید بسبب آنکه این معنی «افسوس» کم کم فراموش شده
بوده آنرا به «نشویش» بدل کرده‌اند . اما برای من در درستی
کلمهٔ افسوس شک نیست .

غزل ۵۷ :

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون لب خندان دل خرم با اوست
در نسخه قدیمتر بجای دل خرم «رخ خرم» نوشته شده
و چون در این بیت وصف جمال ظاهری معشوق است «رخ خرم»
بنظر من مناسب تر می نماید .

xalvat.com

غزل ۶۸ :

ما هم این هفته برون رفت و بچشمم سالیست
حال هجران نوچه دانی که چه مشکلی حال است
در هوسه نسخه مذکور بجای برون رفت «شد از شهر»
ثبت است و ترجمیح این عبارت بر آنچه در نسخه چاپی نوشته شده
آشکارست زیرا در آن صورت معلوم نیست از کجا برون رفته است.

همین غزل :

کوه انبوه فراقت بیچه حالت بکشد
حافظ خسته که از ناله تنش چون نالیست
بر طبق نسخه قدیمتر و بحکم معنی بجای «بیچه حالت»
عبارت «بیچه حیلان» درست است یعنی بیچه تدبیر .

غزل شماره ۷۳ :

فاظر روی تو صاحب نظرانند آری

سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست
 کلمه «آری» در اینجا مغل معنی است زیرا که مصراع
 اول تخصیص است و دومی تعمیم؛ و این دو معنی مختلف را با
 تأکید «آری» نمی توان بهم پیوست. درست بر طبق نسخه های
 قدیم و بحکم معنی چنین است:

ناظر روی تو صاحب نظرانند و لسی
 سر گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست

همین غزل: xalvat.com

تا دم از شام سر زلف تو هر جا نرفتند
 با صبا گفت و شوشیدم سحری نیست که نیست

فاعل «دم زدن» بی شک «صبا»ست و بنا بر این «نزند»
 درست است بجای «نزنند» و اگر فاعل «دم زدن» را تا معین
 بگیریم گناه «صبا» چیست که مورد عتاب واقع شود. بعلاوه
 همه لطف شعر در اینجا می است که کلمه «دم زدن» دارد که هم
 معنی «وزیدن» از آن حاصل میشود و آن فعل صباست و هم
 معنی مجازی آن که «گفتگو کردن» باشد منظور است.

غزل ۷۴:

از دل و جان شرف صحبت جانان غرضت
 غرض اینست و گرنه دل و جان این همه نیست



تکرار کلمه «عرض» آهنگ بی‌فاصله مخیل فصاحت
شمرست . در هر سه نسخه ما مصراع دوم چنین است : «همه
آنست و گر نه دل و جان اینهمه نیست» و هر صاحب ذوقی
بزمبائی و درستی آن حکم میکند .

xalvat.com

غزل ۷۷ :

در نمیگیرد نیاز و ناز ما با حسن دوست
خرم آن کز ناز نینان بخت بر خوردار داشت
در نسخه قدیمتر بجای حسن دوست «خوی دوست»
است و چون «در گرفتن» بمعنی تأثیر کردنست چنانکه جای
دیگر خود حافظ میفرماید : «ز هر در میدهم بندش ولیکن در
نمیگیرد» بگمان من «خوی دوست» مناسب‌تر و درست‌تر است
زیرا نیاز و ناز باید در خوی کسی تأثیر کند نه در حسن او .

همین غزل :

وقت آن شیرین قلندر خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملک در حلقه زنار داشت
ذکر صفت «شیرین» برای «قلندر» بنظر من هیچ
مناسبتی ندارد . در نسخه قدیمتر «صوفی قلندر» ثبت شده و
شاید این بهتر باشد . میان کلمات «صوفی» و «قلندر» در غزل
حافظ مناسبتی هست که من اکنون آن مناسبت را بیقین
نمیدانم :



ازین مزوجہ و خرقہ نیک در تنگم
بیک کرشمہ صوفی کشم قلندر کن

xalvat.com

غزل ۷۸ :

ساقی بیار باده و بما محتسب بسگو
انکار ما مکن کہ چنین جام جم نداشت
در نسخه قدیمتر «با مدعی بگوی» ثبت است و ظاهراً
انکار کار مدعی است نہ محتسب کہ مأمور منع و مجازات است .

غزل ۸۸ :

گسره بیاد مزین گرچہ بر مراد رود
کہ این سخن بمثل باد با سلیمان گفت
فعل باد «وزیدن» است نہ «رفتن» و «بر مراد وزیدن باد»
یا «وزیدن باد مراد» اصطلاح است در مورد دریا نوردی . عرفی
گفته است :

باد مراد گر نوزد دمبدم چہ باک
کشتی ز موج خیز بند برده ایم ما
بنابر این درست بر طبق نسخه قدیمتر چنین است :
گسره بیاد مزین گرچہ بر مراد وزد

غزل ۹۵ :

سواد لوج بینش را عزیز از بہر آن دارم

که جا را اسخه‌ای باشد ز لوح خال هندویت
 ظاهراً «لوح» با «خال» هیچ شباهتی ندارد تا بتوان
 چنین استعاره‌ای ساخت صواب بر طبق دو نسخه‌ما «نقش
 خال» است.

xalvat.com

غزل ۱۱۷ :

سرما فرو نیاید بکمان ابروی کس
 که درون گوشه گیران ز جهان فراغ دارد
 «سرفرو آوردن» به «کمان» یا به «ابرو» کمان نمیکنم
 معنی درستی داشته باشد. مصراع اول این بیت در نسخه
 قدیم تر چنین است :

بجز آن کمان ابرو نکشید دل بهیچم ... و بنظر من
 این بهتر و زیباتر است.
همین غزل :

سر درس عشق دارد دل دردمند حافظ
 که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد
 در دو نسخه مورخ ۸۱۴ و ۸۶۲ بجای سر درس عشق
 «سر درد عشق» نوشته شده و در نسخه سوم روی این کلمه ورق را
 وصله کرده و بخط بسیار جدید نوشته‌اند «سر درس عشق»
 بگمان من «سر درد عشق» با معنی مصراع دوم
 مناسب ترست و این تناسب با توجه بدیوبیت ما قبل بیشتر

آشکار میشود :

من و شمع صبحگاهی سزدار بهم بگرییم
که بسوختیم و از ما بت ما فراغ دارد
سزدم چو ابر بهمن که برین چمن بگریم
طرب آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد

xalvat.com

غزل ۱۴۴ :

چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت
ز دست بنده چه خیزد خدا نگهدار
مصراع اول این بیت بسیار ضعیف و سست است و هیچ
لحن غزل حافظ ندارد .
بجای آن در هر سه نسخه که دست منست مصراع
دیگری ثبت است که برتری آن گمان نمیکنم مورد بحث
واقع شود :

نگه نداشت دل ما و جای رنجش نیست
ز دست بنده چه خیزد خدا نگهدار

همین غزل :

سر زرد و دل و جانم فدای آن یاری
که حق صحبت مهر و وفا نگهدار
«صحبت مهر و وفا» که ناچار باید آنرا «صحبتی» که از
روی مهر و وفاست» معنی کرد ترکیب ضعیفی است . بجای



آن در بعضی نسخه‌ها «صحبت عهد و وفا» ثبت است که بهتر از نسخه نخستین نیست. اما ثبت قدیمترین نسخه از لحاظ فصاحت و صحت ترکیب بسیار ترجیح دارد:

سرو زر و دل و جانم فدای آن محبوب
که حق صحبت و عهد وفا نگه دارد

غزل ۵۶ : xalvat.com

گر من آلوده دامنم چه عجب
همه عالم گواه عصمت اوست

معنی این شعر باین طریق هیچ درست نیست. بعد از عبارت «چه عجب» خواننده منتظرست مطلبی بیاید که علت «آلوده دامن» گوینده را بیان کند یا عذر آن را بخواهد و مصراع دوم از این معانی خالیست. درست بر طبق دو نسخه قدیم چنین است:

گر من آلوده دامنم چه زبان
همه عالم گواه عصمت اوست

غزل ۱۴۸ :

کلك زبان بریده حافظه درانجمن
با کس نگفت راز تو تا ترک سر نکرد
«زبان بریده» نمی‌تواند راز بگوید. بجای آن بر طبق



نسخه قدیمتر «زبان کشیده» درست است یعنی زبان دراز .
 ومعنی شعر آنست که افشای رازچنان دشوار بود پا در کتمان
 راز آ تقدیر اصرار داشت که با همه طلاق لسان (پازبان درازی)
 تا فرک سر نکرد بافشای رازهن دونداد .

xalvat.com

غزل ۱۴۲ :

گفتمش سلسله زلف بتان از پی چیست
 گفتم حافظ گله از دل شیدا میکرد
 در نسخه قدیمتر بجای سلسله زلف بتان «زلف چو
 زنجیر بتان...» ثبت است . البته هیچ یک بردیگری رجحان
 ندارد ، اما اعتماد بر قدمت نسخه باید کرد .

غزل ۱۴۳ :

هباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر
 بدین ترانه غم از دل بندر توانی کرد
 در دو نسخه قدیم بجای طاق سپهر «طاق کبود» ثبت
 است و چون کبود رنگ ماتم است با معنی بیشتر مناسبت دارد .

غزل ۱۵۸ :

بندۀ پیر مغنم که ز جهلم برهاند
 پیر ما هر چه کند عین عنایت باشد

قافیہ «عدایت» در این غزل با فاصلہ دو بیت تکرار شده است . در نسخه قدیمتر مصراع دوم چنین است : پیر ما هر چه کند عین ولایت باشد .

همین غزل :

دوش ازین غصه نخفتم که رفیقی میگفت
حافظ ار مست بود جای شکایت باشد
شاعری که به «رندی» و «مستی» نظاهر و مباهات میکند
و خود میگوید :

گر من از سر زتش مدعیان اندیشم
شیوۀ رندی و مستی نرود از پیشم
نباید از اینک که کسی مستی اورا نکوهش کرده اینقدر
متأثر شود ، خاصه که این کس «رفیق» باشد . درست بر طبق
نسخه قدیمتر چنین است :

دوش ازین غصه نخفتم که فقیهی میگفت
حافظ ار مست بود جای شکایت باشد
و چنانکه شیوۀ خاص حافظ است در این شعر کنایه
مسخره آمیزی هست و البته مراد شاعر لطیف طبع بیان
بی اعتنائی او نسبت بگفته فقیه میباشد .

غزل ۱۵۹ :

نقد صوفی نه همه صافی بیغش باشد



ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد
 در مصراع اول اضافه «صافی» به «بیغش» درست نیست
 بلکه بطریق عطف «صافی و بیغش» است. در مصراع دوم نیز
 بجای «مستوجب» در دو نسخه قدیمتر «شایسته» ثبت است و
 البته این فصیح تر و زیباتر است.

xalvat.com

غزل ۱۶۱ :

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
 يك نكته از این معنی گفتیم و همین باشد
 در نسخه های مکتوب در ۸۱۳ و ۸۶۲ بجای شعر تر
 «شعر خوش» ثبت است و در آن هر دو نسخه و نسخه مکتوب در
 ۸۵۸ مصراع دوم چنین نوشته شده است :
 يك نكته از این دفتر گفتیم و همین باشد.

غزل ۱۷۱ :

خاك وجود ما را از آب دیده گل کن
 ویران سرای دل را گاه عمارت آمد
 «آب دیده» در این بیت با مضمون بیت قبل که مطلع
 غزل است و در آن از «عشرت» گفتگوست مناسب ندارد :
 دوش از جناب آصف پيك بشارت آمد
 کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد



درست بجای «آب دیده» برطبق دو نسخهٔ مکتوب در
۸۱۳ و ۸۵۸ و بحکم معنی «آب باده» است

xalvat.com

غزل ۱۷۳ :

از من اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
کان تحمل که تو دینی همه پر باد آمد
يك نقطه در این بیت مقداری از لطف هنر شاعر را ضایع
کرده است. «آن تحمل» اگر شامل «صبر» و معنی مجازی
«دل» بتواند باشد. بیقین شامل «هوش» نمی‌شود. درست «آن
تجمل» است که نتیجهٔ دارائی فراوان (صبر و دل و هوش) باشد
و حافظ جای دیگر نیز این کلمه را در همین معنی بکار برده است:
کیست حافظ تا نوشد باده بی آواز رود
عاشق مسکین چرا چندین تجمل باریش
همین غزل :

مطرب از گفتهٔ حافظ غزلی نغز بخوان
تا بگویم که ز عهد طربم یاد آمد
معنی شعر باین طریق درشت و بی لطف است. زیبایی
و لطافت این بیت وقتی آشکار میشود که برطبق قدیم‌ترین
نسخه چنین بخوانیم :

مطرب از گفتهٔ حافظ غزلی نغز بخوان
تا بگویم، که ز عهد طربم یاد آمد

غزل ۱۷۴ :

مردمی کرد و کرم لطف خدا داد بمن
کان بت مہ رخ از راه وفا بساز آمد

«لطف خدا داد» معنی ندارد . زیرا «لطف» را باین
معنی که در این بیت بکار رفته است بکسی نمیدهند بلکه در
حق کسی لطف میکنند . درست اینست :

مردمی کرد و کرم بخت خدا داد بمن
کان بت سنگدل از راه وفا باز آمد

همین غزل :

گر چه حافظ در رجش زد و پیمان بشکست
لطف او بین که بلطف از در ما باز آمد

در مصراع دوم آوردن دوبار کلمه «لطف» بی‌ک معنی
زشت است . درست بر طبق نسخه مکتوب در ۸۶۲ چنین است:
لطف او بین که بساح از در ما باز آمد .

xalvat.com

غزل ۱۷۷ :

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه
که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

بجای لطف طبع که دانستی نیست «لطف نظام و سخن
گفتن دری» درست است .



غزل ۱۷۹ :

ز مهربانی جانان طمع مبر حافظ
 که نقش جور و نشان ستم نخواهد ماند
 در این غزل از بی ثباتی همه امور گفتگو میکند . در
 مصراع دوم بیت فوق «جور و ستم معشوق» را نیز چون بی دوام
 است ناچیز و کم اهمیت می شمارد . بنابراین در مصراع اول
 بر طبق دو نسخه قدیم «طمع ببر» درست است .

xalvat.com

غزل ۱۸۴ :

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد
 صوفیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند
 درست این بیت بر طبق نسخه های قدیم چنین است :
 شکر آنرا که میان من و او صلح افتاد
 قدسیان رقص کنان ساغر شکرانه زدند
 در بک نسخه نیز بجای قدسیان «حوریان» ثبت است .

غزل ۱۸۵ :

رقص بر شعر تر و ناله بی خوش باشد
 خاصه رقصی که در آن دست نگاری گیرند
 در این بیت نیز بجای «شعر تر» در دو نسخه «شعر خوش»
 ثبت است و در قدیم ترین نسخه بجای خاصه رقصی «خاصه بوقی»

نوشته است .

غزل ۱۸۶ :

گر می فروشی حاجت دندان روا کند
ایزد گنه ببخشد و دفع بلا کند

در این غزل قافیۀ این بیت و بیت بعد آن هر دو «بلا» است .
و تکرار قافیه بی فاصله در دو بیت از صیب‌های شعر فارسی است .
در قدیمترین نسخه بجای دفع بلا «دفع وبا» ثبت است . باید
توجه کرد که در این غزل از درد و اجل و دوا و جان دادن و
احیا گفتگو میشود . میتوان گمان برد که کلمۀ «وبا» در این
جا درست است و این غزل در موقع شیوع وبائی سروده شده
است . آنچه این معنی را تأیید می کند اینست که در طب قدیم
توشیدن شراب را در دوران شیوع وبا از وسایل پیش گیری و
عدم ابتلای بمرض می شمرده اند . با توجه باین نکته معنی
این بیت و ابیات بعداً شکارتر می شود . خدائی که می را حرام
کرده ضمناً چنین مقدر فرموده که می «دافع وبا» باشد .
بنابراین در صورتیکه «عقل و فهم» را از این تقدیر را ندانی باید
«وهم ضعیف رای فضولی چرا کند»

xalvat.com

غزل ۱۹۵ :

ز زیر زلف دوتا چون گنبد کتی بنگر



که از یمین و یسارت چه سو گوارانند
گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و بین
که از تطاول زلفت چه بیقرارانند

قافیه این دو بیت پس و پیش شده و لطایف شعر را ضایع کرده است. صفت بیقراری با بنفشه هیچ مناسبت ندارد و زلف را هم بیاد ندارم که سو گوازی وصف کرده باشند، بلکه بحسب عرف شاعران زلف بیقرار و بنفشه سو گوار است. بنابراین بر طبق نسخه‌های قدیم باید چنین خوانده شود:

بزیز زلف دو تا چون گذر کنی بنگر
که از یمین و یسارت چه بیقرارانند
گذار کن چو صبا بر بنفشه زار و بین
که از تطاول زلفت چه سو گوارانند

xalvat.com

غزل ۴۰۰:

دانی که چنگ وعود چه تفریر میکنند
پنهان خود یزد باده که تعزیر میکنند

در دو نسخه ۸۱۳ و ۸۵۸ قافیه مصراع دوم «تکفیر» است بجای «تعزیر» و من گمان میکنم که حافظ چنین گفته است زیرا که کلمه «تعزیر» در غزل فارسی معمول نیست و من در دیوان بسیاری از غزل سرایان معاصر و قبل و بعد از حافظ



که بدقت خوانده‌ام ندیده‌ام که این کلمه را بکاربرده باشند و حافظ هرگز کلمه غریب در غزلهای لطیف خود نمی‌آورد. اما کلمه «تکفیر» معمول غزل سرایان است و حافظ خود جای دیگر نیز آنرا بکاربرده است: xalvat.com

بشکر قیمت تکفیر کز میان برخاست
بکوش کز گل و مل داد ویش بستانی

غزل ۴۰۵:

چشمم آن دم که ز شوق تو نهاد سر بلابد
نادم صبح قیامت نگران خواهد بود
فاعل «سرنهد» ناچار چشم باید باشد و «سر بلابد نهادن چشم» بی معنی و مضحک است. درست چنین است:
چشمم آن شب که ز شوق تو نهادم سر بلابد
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود

غزل ۴۴۳:

هر گزم نقش تو از لوح دل و جان نرود
هر گز از یاد من آن سرو خرامان نرود
این غزل در هیچ یک از سه نسخه مذکور نیست و من با احتمال بسیار قوی آنرا از «ناصر بخاری» غزل سرای معاصر حافظ میدانم زیرا که در سه نسخه از دیوان او که همه در

قرن نهم نوشته شده این غزل ثبت است و مضمون بیت آخر آن هر که خواهد که چو ناصر نشود سرگردان
 دل بخوبان ادهد و زبسی ایشان نرود
 مؤید این نظر است . زیرا ناصر است که سرگردان
 بوده و در شهرهای مختلف سیاحت می کرده است نه حافظ که
 چیزیکی دوسفر کوتاه در عمر خود نکرده است .

غزل ۴۲۸ :

آخر ای خاتم جمشید همایون آثار
 گرفتد عکس تو بر نقش نگینم چه شود
 افتادن عکس بر نقش گویا معنی دوستی نداشته باشد.
 درست «لعل نگینم» است .

xalvat.com

غزل ۴۳۱ :

گفتم ز مهر و رزان رسم وفا بیاموز
 گفتا ز خوب رویان این کار کمتر آید
 در نسخه قدیمتر بجای خوب رویان «ماهرویان» نوشته
 شده و برتری آن نیز بسبب تناسبی که میان «ماه» و «مهر» هست
 مورد تردید نیست .

غزل ۴۳۲ :

خلوت دل نیست جای صحبت اضداد



دیو چو بیرون دود فرشته در آید
 در قدیمترین نسخه نیز مانند بیشتر نسخه‌های متداول
 مصراع اول چنین است :
xalvat.com
 منظر دل نیست جای صحبت اغیار

غزل ۴۴۰ :

شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه‌ام
 بار عشق و مفلسی صعب است میباید کشید
 در قدیمترین نسخه مصراع دوم چنین است :
 بار عشق و مفلسی حیف است و میباید کشید
 و «حیف» بمعنی ستم و آنچه در اصطلاح امروز «تحمیل
 کردن» میگویند بعد از این زمان باین معنی منسوخ شده
 و از اینرو آنرا بکلمه همانندش که «صعب» باشد بدل کرده‌اند
 و صعب اینجا معنی ندارد زیرا که اجرای آنچه صعب است
 اجباری نیست بلکه «حیف» یعنی زور و ستم است که از تحمل
 آن گزیری نیست و بعد از کلمه «است» البته و اولاً لازم است .

غزل ۴۴۳ :

بوی خوش توهر که ز باد سباشنید
 از بار آشنا سخن آشنا شنید



بجای «سخن» بموجب قدیمترین نسخه «نفس» درست است که هم با صبا مناسبت دارد و هم معنی گفتگو و سخن از آن برمی آید چنانکه کلمات «همنفس» و «همدم» بمعنی هم صحبت و هم سخن است .

xalvat.com

غزل ۴۴۴ :

معاشران گره از زلف یار باز کنید
شبی خوش است بدین فسه اش دراز کنید
زلف باقصره ربعلی ندارد وقصره سرائی موجب آن میشود
که شب کوتاه بنماید نه دراز . در سه نسخه ما مصراع دوم
چنین است :

شبی خوشست بدین وصله اش دراز کنید
یعنی زلف یار را که در سیاهی و درازی همچنس شب
است شب پیوند کنید تا شب دراز شود .

غزل ۴۵۶ :

ز وصل روی جوانان تمتعی بردار
که در کمین گه عمرست مکر عالم پیر
در قدیمترین نسخه مصراع اول چنین است :
وصال روی جوانان غنیمتی دانید



غزل ۴۶۹ :

فلک بمردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل دانتش و فضلی همین گناہت بس
در قدیمترین نسخه بجای «فلک» در اول شعر «زمان»
است و برتری آن بمناسبت جناس مطرف که میان «زمان»
و «زمام» وجود دارد محل تردید نیست .

xalvat.com

غزل ۴۸۷ :

شکر چشم تو چگویم که بدان بیماری
میکنند درد مرا از رخ زیبای تو خوش
در قدیمترین نسخه مصراع اول چنین است :
پیش چشم تو بمیرم که بدین زیبایی ...
ومن گمان میکنم که کلمه زیبائی در آخر این مصراع
درست نیست و تعجیل ذهن کاتب است که کلمه زیبا را از
مصراع دوم پیش انداخته و بجای بیماری نوشته است .
بنابراین درست این بیت چنین میشود :
پیش چشم تو بمیرم که بدین بیماری
می کند درد مرا از رخ زیبای تو خوش